

محمدعلی باشه آهنگر، کارگردان فیلم «ملکه»:

فضای جنگ در هیچ کشوری پسندیده نیست



فرانک آرتا

در این سال‌ها برای ساخت فیلم‌های «دفاع مقدس» که حرفی برای گفتن داشته باشد، مشکلات زیادی به وجود آمده است. بدون تردید «دفاع مقدس» تنها زائر برآمده از انقلاب اسلامی در سینمای ایران است که البته فیلمسازان متعدّد به دلیل برخی محدودیت‌ها سخت می‌توانند واقعیات جنگ را به خوبی مطرح کنند. نمونه عینی این مساله، فیلم «ملکه» است که پیش از این آهنگر با کارگردانی فیلم «فرزند خاک» که یکی از فیلم‌های مطرح درباره جنگ بود و هنگام ساخت آن با مشکلاتی مواجه شد و همین‌طور در فیلم «بیداری رویا» زندگی همسر شهیدی را به تصویر کشید که با برادر شوهرش ازدواج می‌کند، ولی بعد از سال‌ها معلوم می‌شود که همسرش زنده است. درمندی فیلمساز نسبت به جنگ و بازماندگان آن، او را برای ساخت فیلم «ملکه» ترغیب کرد. جدا از فیلمبرداری و موسیقی در خشان و تدوین تحسین‌برانگیزش، فیلمساز لایه‌های پنهان شخصیت‌های درگیر جنگ را به تصویر می‌کشد. اما ظاهراً مراحل ساخت و نمایش این فیلم، خود فیلم دیگری است که در این گفت‌وگوی صریح، فیلمساز آن را بازنمایی می‌کند.

❧ بعد از فیلم «فرزند خاک» که یکی از بهترین فیلم‌های دفاع مقدس در این چندسال اخیر بود و همین‌طور فیلم «بیداری رویاها» که موضوع تکان‌دهنده‌ای را دستمایه کارتان قرار دادید، این بار هم با ساخت فیلم «ملکه» به مقطع مهمی از تاریخ جنگ پرداختید؛ پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸ چرا این سوز را انتخاب کردید؟

جنگ تحمیلی هشت‌سال طول کشید.خوشبخت‌ترین افرادی هم که در جنگ بودند، فکر نمی‌کردند در عرض چندروز خبر قطعه‌نامه ۵۹۸ مانند یک شوک به زرمندگان منتقل شود. خیلی‌ها این اتفاق را باور نمی‌کردند.

❧ چرا باور نمی‌کردند؟

چون ما در طول هشت‌سال شعارهای بسیار جدی‌ای برای ادامه جنگ داده بودیم، مانند جنگ، جنگ تا پیروزی» یا فتح کرمان، بغداد و مهم‌تر از آن بصره، قبل از قطعه‌نامه عملیات‌های متعدّدی در جنوب و در غرب برای سقوط بصره انجام دادیم. کسی فکر نمی‌کرد ایران قطعه‌نامه را بپذیرد. ضمن اینکه نیرویی که در آبادان هشت‌سال مانده بود، با نیروهای دیگر قری می‌کرد.

❧ مگر نیروهای آبادان چه فرقی با نیروهای دیگر داشتند؟

نیروهایی که در آبادان مانده بودند، معمولاً خانمشان همانجا بود و زمان جنگ از شهر بیرون نمی‌آمدند. قوتان برای مرخمی هم دوام، دوازده روز به شهرهای اطراف برای سر کشی به خانواده‌هایشان می‌رفتند. این نیروها از نظر رفتار، گفتار، پوشش، آداب و رسوم و نوع دفاع کردن در جنگ، کاملاً با تمام جاهای دیگر و حتی خرّم‌شهر هم فرق داشتند. نیرویی که هشت‌سال تمام فشارها را تحمل کرد و مقاومتش با کمترین امکانات ادامه داشت. آبادان به دلیل حملات شیمیایی «شهر سوخته» نام گرفت و خبر می‌رسید که گفته‌اند هزینه نگهداری آبادان را به دشمن سپاریم و خودمان پشت درواخته بهمنشیر موضع بگیریم و عراق را در شرایط آیزوله قرار دهیم و آنجا را بکوبیم.

❧ با ترسیم این فضا شرایط را برای پذیرش قطعه‌نامه مناسب نمی‌دیدید؟

اینها نظر شخصی من نیست. موضوع این است در آن مقطع، پایان جنگ، دور و دست‌نهایتی به‌نظر می‌رسید. روند جنگ و اتفاقات پیش از قطعه‌نامه نشانی از آرامش و آتش‌بس نداشت. بنابراین خبر پذیرش قطعه‌نامه برای نیروهایی که در شهر بودند غیرمنطقی بود.

❧ ولی خیلی از تحلیلگران پذیرش قطعه‌نامه را محتمل می‌دانستند. نظرتان چیست؟

توجه کنید که الان من کاری به مسایل کلان و سیاست‌گذاری‌های گردانندگان جنگ ندارم. حرف من آدמהایی مثل سیب‌الها (احمدرضا آژرنک) است که دوروز قبل از قطعه‌نامه جانشان را از دست دادند. چطور دوستان نزدیک او که چندین سال است در کارش نفس می‌کشند و غذا می‌خورند و ناگهان جنازه تکه‌پاره‌اش روی دستشان می‌ماند، به پایان جنگ واکنش نشان ندهند؟ من دارم از حالت ذهنی و روانی آدم‌هایی صحبت می‌کنم که هشت‌سال است شهیدانه که باید همه جانشان را فدا کنند و جنگ، جنگ تا پیروزی و کرمان کرمان ما داریم می‌آیم و... برای کسانی که از تباطuhan با فضای خبری و افکار عمومی چندان برقرار نیست و در شرایط جنگی در شهری متروک زندگی می‌کنند، این خبر خیلی تأثیر داشت. تازه بخش‌هایی از خاک ما هم در آن مقطع دست عراق بود. من در حال روایت تاریخ هشتم و یستم اصلا سیاسی نیست. بحث سیاسی را با کسی بکنید که باید پالسخو باشند. می‌خواهم بگویم دیگران باید بررسی کنیم و ببینیم در کجاها، کدام کارها را باید برای موفق شدن انجام می‌دادیم. به‌نظرم این مقطع مهم‌تر از مقطع ابتدای جنگ است. در ابتدای جنگ به دلیل اینکه خاک ما به‌طور وسیع در اختیار عراق بود همه برای گرفتن سرزمین‌مان بسیج شده بودیم.

❧ چرا کسی که خود و خانواده‌اش هشت‌سال جنگ را کاملاً درک کرده، حالا فیلمی اینگونه می‌سازد. چرا در «ملکه» تعریف‌تان از جنگ کاملاً متفاوت است؟

تغییر، مهم‌تر ما از جنگ، جنگ است که ویرانی می‌آورد و آدم‌ها را می‌کشد و زندگی‌ها را نابود می‌کند. دقیقاً به دلیل اینکه خودم و خانواده‌ام در «جنگ» زندگی کرده‌ایم و آن را به‌خوبی می‌شناسیم، می‌توانم بگویم جنگ چیز بسیار بدی است. در فضای سینما، تعبیر ضدجنگ را بیشتر برای مولودی چون جنگ ویتنام به‌کار برده‌اند که نوک پیکان انتقادشان متوجه طرف تجارگر یا ایدئولوژی جنگ‌طلب و ضایعات و پیامدهای جنگ بوده. فیلمسازان بزرگی بعد از جنگ ویتنام در سینمای آمریکا فیلم‌های شاخصی ساختند. همین فیلم منصف اول در جنگ جهانی اول در اروپا پسندیده‌تر نیستی در آلمان و بعد از جنگ جهانی دوم هم در ایتالیا سینمای نئورئالیستی شکل می‌گیرد. به همین دلیل این تعبیر در آنجا کاربردی است. چون آمریکایی‌ها از کیلومترها آن‌طرف‌تر به ویتنام حمله کردند و بیش از یک‌میلیون نفر را کشتند. این تعبیرها که فیلمسازان بزرگی در آمریکا به آن پرداختند درست است، مانند فیلم‌های برپاین دیپالما، استلنی کوپریک، فرانسیس فورد کاپولا. اما من می‌خواهم این تعبیر را کمی باز کنم. کلاً فضایی جنگ در هیچ کشور و ایدئولوژی‌ای پسندیده نیست.

❧ اما اتفاقاً برخی ایدئولوژی‌ها در دنیا جنگ را می‌پسندند.

ممکن است. اما آن ایدئولوژی درست نیست. کسانی هستند که با لیبس ایدئولوژی جلو می‌آیند، ولی در ایدئولوژی‌های مذهبی، جنگ را به این شکل قبول ندارند. دست‌کم آن ایدئولوژی که من به آن اعتقاد دارم روی صلح بیشتر از جنگ تأکید دارد و جنگ را در حوزه «فداع» مطرح می‌کند. البته در حوزه دفاع، منته‌ا کشور ما بلکه هر کشور دیگری هم ایستاده‌ای می‌تواند پس این اتفاق منحصر به یک کشور نیست. جنگ یک پدیده خالصانه است که انسان‌ها، درخت‌ها و کل زندگی را از بین می‌برد. در مقطعی دیپلماسی صلح می‌تواند کارایی داشته باشد. در مزار شریف به نیروهای ما حمله شد و یکی از خبرنگاران هم به شهادت رسید. در آن مقطع می‌شد ما جنگی را شروع کنیم و دنیا هم شاید به ما خرده نمی‌گرفت. اما در این دوره دیپلماسی حساسیت‌دتری توانست ما را در یک وضعیت معقول در مرز افغانستان قرار دهد. چون در غیراین صورت ما را در باتلاقی فرو می‌برد که روسیه و آمریکا و حتی پاکستان فرو رفتند. بنابراین هیچ کشوری برای پیشبرد اهداف خودش نباید از حربه جنگ استفاده کند بلکه مهم‌ترین حربه، حربه دیپلماسی است.

❧ فیلم شما نگاه نفاذانه به انسان‌های درگیر جنگ دارد. با همین نگاه هم، سیاوش، دیده‌بان، در طول فیلم متحول می‌شود. تا جایی که برای فرمانده عراقی دلسوزی

می‌کند و مانع خودکشی‌اش می‌شود. این نگاه انسانی از کجا ناشی می‌شود؟

کمن نگاه انسانی را از آن طرف مرزها نیابورده‌ام. در فضایی که مجوز نا نوشته شده‌تو کشتار صادر شده و هر دو طرف در حال جنگ هستند، هیچ‌کس به شما نمی‌گوید چرا به طرف مقابل‌تان تیر می‌اندازد. حالا در این فضا اگر یک‌نفر بتواند فارغ از فضای

بیرونی جنگ به دلالت‌های انسانی برسد ارزشمند است، وگرنه در شرایط عادی همه موافق جریان آب حرکت می‌کنند. این را از خود افرادی که در جنگ کنارشان بودم کشت کردم.

❧ بیشتر منظورم این است که با اینکه فیلمساز از جنگ آسیب‌دیده، کینه‌ورزی و جنگ را تقدیس نمی‌کند.

ما در آن دوران ضرباتی خوردیم که تا امروز جبران‌ناپذیر است و افرادی را از دست دادیم که مشابهی نداشتند. معروف است که می‌گویند هیچ‌کس در شب نباید اسیر بگیرد. چون اگر در محدوده‌ای جلو رفته باشید و بخواهید این اسیرها را به عقب منتقل کنید، شاید یک بدبختانی از نظر جغرافیایی صورت بگیرد که جنگ مغلوبه شود و از پشت سر آسیب ببینید. اما من در طول عملیات‌های شاهد بودم که بچه‌ها اگر در این شرایط کسی را به اسارت می‌گرفتند او را نمی‌کشتند و درعوض به عقب انتقال می‌دادند. من عراقی‌ای علی(ع) روی آن بود. حالا چطور می‌توانستیم این فرد را بکشیم؟

❧ وقتی این نگاه انسانی به عنوان بخشی از ناگفته‌های جنگ در فیلم تصویر می‌شود، به‌نظر شما چرا برخی‌ها علیه فیلم و فیلمساز جوسازی می‌کنند؟

به‌نظرم بیشتر کسانی که اینگونه برخورد می‌کنند خودشان در جنگ نبوده‌اند و فقط خبرش را شنیده‌اند، فرق جنگ و دفاع را نفهمیده‌اند، فیلم را نفهمیده‌اند.

❧ شما کسی هستید که علاقه‌مند به کشور بوده‌اید و در دفاع از آن هزینه کرده‌اید.

چرا برخی با شما اینگونه برخورد می‌کنند؟ به‌نظرم کسانی که این کار را کردند با کشور نیستند. آنها برنامه‌های دیگری برای این کشور دارند و خیر این کشور بزرگ و دوست‌داشتنی را نمی‌خواهند. من تا بای جان در راه این کشور ایستادم. من وظیفه دارم و کسی هم این وظیفه را به من محول نکرده است. این وظیفه‌ای است که به خاطر اعتلای کشورم، خون مادرم و دوستانی که در دوران جنگ از دست داده، انتخاب کرده‌ام. به همین دلیل نمی‌توانم فیلم دیگری بسازم.

❧ چرا این مشکل برای فیلم‌های «فرزند خاک» و «بیداری رویاها» پیش آمد؟ چرا از خودشان نمی‌پرسید؟ گفتیم که آنها فرق جنگ و دفاع را نمی‌دانند. جنگ را از پشت شیشه تلویزیون دیده‌اند و فکر می‌کنند چیز خوبی است. با «فرزند خاک» و «بیداری رویا» هم همین کار را کردند. سال‌ها به «فرزند خاک» اجازه ساخت ندادند، «بیداری رویاها» هم سال‌ها اجازه ساخت نداشت. «ملکه» هم از ۱۳۸۷ شروع شد و هنوز هم گرفتار این فیلم هستیم. کسی از سختی‌های اقتصادی این فیلم نمی‌پرسد. «ملکه» تنها فیلمی بود که مر حوم سیدابوالقاسم حسینی، تهیه‌کننده، قبل از هدفمندی بارانه‌ها بودجه‌اش را تخمین زد ولی بعد از اجرای هدفمندی بارانه‌ها فیلم را کلید زدیم و اصلاح برآورد هم نشد.



جنگ یک پدیده خانمانسوز است که انسان‌ها، درخت‌ها و کل زندگی را از بین می‌برد. در مقطعی دیپلماسی صلح می‌تواند کارایی داشته باشد. در مزار شریف به نیروهای ما حمله شد و یکی از خبرنگاران هم به شهادت رسید. در آن مقطع می‌شد ما جنگی را شروع کنیم و دنیا هم شاید به ما خرده نمی‌گرفت. اما در این دوره دیپلماسی حساسیت‌شده‌تری توانست ما را در یک وضعیت معقول در مرز افغانستان قرار دهد

❧ چرا؟

خودمان خواستیم. ما دو نفر عهد کردیم که تحت هر شرایطی فیلم‌مان را به اصلاح برآورد ندهیم. استدلال آقای حسینی این بود «ملکه» اولین فیلمی است که تهیه می‌کنم و نمی‌خواهم دیگران فکر کنند برای منافع مالی این کار را انجام دهم. نمی‌خواست پولی حیثیت‌شود. ولی از سوی دیگر مجبور بودیم در سکوت خبری فیلم را بسازیم.

❧ به چه دلیل؟

❧ از آن زمان از این اتفاقات می‌ترسیدیم.

❧ به هیچ عنوان از بارانه‌های خاص اینگونه فیلم‌ها استفاده نکردید؟

تغییر، بارانه‌ای در کار نبود. اگر منظور تان تپ و تانک است، باید بگویم که تنها چهار تانک و دوتا نفربر با هزار بدبختی گرفتیم و خون‌دل‌های ابوالقاسم حسینی هم به جایی نرسید. تپ و تانک را هم که نمی‌شود از در مغازه خرید، به همه بیشتر دادند به کم‌تر. یک روز بابت قضیه یک حمله قلی‌شده، همه لطمه دید. همین جاز از بنیاد سینمایی فارابی و همین‌طور آقایان دامیار، لنجرایان، لشکرپور و جمشیدی تشکر می‌کنم که در جبهه دیگر برای این فیلم جنگیدند. اما فیلم خیلی متضرر شد.

❧ آقای میرعلی تهیه‌کننده فیلم «فرزند خاک» هم بودند.

بله با توجه به سابقه‌ای که در تولید فیلم «فرزند خاک» داشت به این فیلم هم توجه ویژه‌ای داشت. قرار بود سال ۱۳۸۷ به مناسبت صدسالگی نفت در کشورمان فیلمی بسازیم و چون من کارمند نفت بودم از من دعوت کردند و ایشان به عنوان تهیه‌کننده «ملکه» وارد شد. بعد از ۱۰ ماه تحقیقات، فیلمنامه نوشته شد. حدود دوسال گذشت و تمام مسوولان آن زمان نفت تغییر کردند. مسوولان جدید کلاً کمک به فیلم را منتفی دانستند و به دلایل حقوقی و مالی معنوریت داشتند. بنیاد فارابی آن زمان هم گفت که من این فیلمنامه را قبول ندارم. قبل از مدیریت ایشان قرار شد فیلمنامه نوشته شود و بعد که ایشان مسوول بنیاد فارابی شد در مقطعی بود که شرکت نفت از کمک سر باز زده بود و فیلمنامه بالاکلیف بود. ایشان گفتند چون این فیلمنامه ارزشمند است، اگر باز نویسی شود می‌توان آن را در مشوراها به نتیجه رساند. آن‌موقع محمدرضا گوهری

سینمای ایران



مهدی حسینی، کارگردان فیلم «ملکه»

مسئولیت نگارش «به حبه قند» را به عهده داشت و هم‌زمان برای «برلین منفی ۷» هم تحقیقاتش را شروع کرده بود. بنابراین من در هفت‌ماه فیلمنامه را طوری که هم بنیاد فارابی و هم نفت قبول کنند، بازنویسی کردم. اما دوباره نفت قبول نکرد که وارد این ماجرا شود و بنیاد فارابی به من گفت کار را شروع کنید و ما اسپانسرهای دیگری پیدا خواهیم کرد. ما با ارتش هم وارد مذاکره شدیم، منتها ارتش هم نپذیرفت. به‌نظرم یکی از بهترین شخصیت‌های ارتشی در دفاع مقدس سرگرد امجد در ملکه است. البته من به ارتش آفرین می‌گویم که بعد از فیلم از آن تجلیل کرد و متوجه شد که من به عهده‌ی که داشتم وفا کردم. به‌رحال در فضای ایزوله آبادان به مدت ۷۰ روز فیلمنامه را از نو نوشتم. فضای متروک‌های که خیلی خلوت بود.

❧ اتفاقات زمان جشنواره باعث شد که شما بخش‌هایی از فیلم را حذف کنید؟ در هنگام جشنواره در یک جلسه دوستانه قرار شد قسمت‌هایی از آن با وجود ناراضی‌تی من حذف شود، اما به خاطر حسن‌نیتی که افراد درخواست‌کننده داشتند و اینکه می‌خواستیم بلوایی برای فیلم به وجود نیاید، قبول کردم. این نوع بلوها نکته مثبتی برای فیلم است و می‌توان برای جذب مخاطب استفاده کرد اما من این کار را نکردم و وقتی فیلم در جشنواره نمایش داده شد، بازتاب‌های مختلفی داشت. در جشنواره چند منتقد عجیب و غریب که با تلویزیون همکاری داشتند و گروهی دیگر براساس همان طرز تلقی که شما در ارتباط با جنگ فرمودید، فیلم را کاملاً تخریب کردند. شرایط بدی برای فیلم به وجود آوردند و در خود جشنواره هم همه کاملاً مطلع هستند که در زمان اهدای جوایز چه اتفاقی افتاد. فیلمی که در ۱۴ رشته نامزد شده بود، به عنوان بهترین فیلم انتخاب نشد و فیلمی که در چندرشته اندک نامزد شده بود، دیپلم افتخار بهترین فیلم را دریافت کرد. به فیلمی جایزه بهترین فیلمبرداری داده شد که تله فیلم بوده و به فیلم ما که استانداردهای فیلمبرداری را رعایت کرده، جایزه‌ای تعلق نگرفت. یعنی فضایی که در جشنواره فجر برای فیلم ایجاد شد، واقعاً منصفانه نبود.

❧ فیلم شروع جالبی دارد. بویتن‌های یک روزمنده در کادری است که چندتا عقرب در حال حرکتند. ابتدا با تردید پایش را بلند می‌کند تا آنها را تله کند ولی نمی‌کند. چون عقرب‌ها کاری با او ندارند. کل فیلم در این نما خلاصه می‌شود. پس از آن شخصیت‌ها وارد داستان می‌شوند و اتفاقی نمی‌افتد. گر افکنی داستان از لحظه‌ای که سیاوش با جسد مواجه می‌شود شکل می‌گیرد و صدای او شنیده می‌شود؛ مرز دنیای عینی و ذهنی. البته یک مقدار ریتم کندی دارد ولی پرسش‌هایی به‌وجود می‌آید و مخاطب می‌خواهد بفهمد قضیه چیست. نمونه موفق این در تروی دی‌مر خیال و واقعیت و دنیای سوررئال را در فیلم «سفر به جزایه» رسول ملاقلی‌پور شاهد بودیم. این ایده چگونه به‌وجود آمد و سیاوش (زنده) با جمشید (شهید) چگونه از تباط کلامی پیدا می‌کند؟

غلام زرقلی دیده‌بان ۷۰درصد جایزاش است، عزت نصاری، امیر واحدی و حبیب احمدزاده جلیلز هستند، موسی شهید شده و پدرش در آبادان است، و خیلی از دوستان دیگر. محمد دادر، یوسف ششایی، مسلم رحیمی، ربیس پالایشگاه آبادان، عبدالرضا زهری که ربیس پارس جنوبی است و پایش از ران به پایین قطع است. اینها زرمندگان حی و حاضر دوران دفاع مقدس در پالایشگاه آبادان هستند. غلام زرقلی، دیده‌بان اصلی استاک ۵۴، دقیقاً مثل سیاوش با این فضا در دنیای واقعی رویه‌رو می‌شود. ایشان در سال اول جنگ کمک‌دیده‌بان بوده که تمام جاهایی که در ارتفاع بالا می‌روند متوجه می‌شوند این فاصله تا آب آفتدر زیاد است که هیچ تسلطی روی خاک عراق ندارند. آقای زرقلی تصمیم می‌گیرد که اگر کسی حتی یک‌دردش به این فکر نمی‌کرد انجام دهد. یعنی او دودکش ۱۵متری بالا برود. یک شب به همراه امیر واحدی، زرتیوبار و به‌نظرم یک نفر دیگر، در تاریکی شب از بیرون بویلر بالا می‌رود و درخواست منور می‌کند. بعد از روشن شدن منور فضایی را بالای سر عراقی‌ها می‌بینند که ناخودآگاه فریاد می‌زنند. با خودشان فکر می‌کنند در روشنایی روز که نمی‌توانیم از بیرون بالا بباییم، اگر در این بالا بماییم خودآنهاو عراقی‌ها ما را می‌بینند و این بویلرها را از ما درمی‌آورند. به هر حال شبانه به پایین برمی‌گردند و یک نفر به آنها می‌گوید در جنگ سال ۱۳۴۸ در زمان حسن البکر یک تانکوار را به عنوان دیده‌بانی انتخاب کرده بودند. اینها اطلاعات را از برپمرمان پالایشگاه می‌شوند. غلام زرقلی می‌گفت من مدت‌ها فکر کردم چطور از داخل این دودکش بالا بروم ۷۵متر ارتفاع خیلی بلندی است. حدود ۲۵ دقیقه طول می‌کشید تا به بالای آن برسیم. تازه ما از بیرون بالا می‌رفتیم و پلمه‌ای آهنی هم داشتیم. بعد از مدتی به این نتیجه می‌رسند که در داخل این دودکش پلکان نصب کنند و هیچ‌کس حرف او را باور نمی‌کند. بالاخره یک گروه را که در آستانه بازناشتگی بوده‌اند با نام‌هایگری ترغیب می‌کنند که در عرض سه هفته تا این‌ماه این استیج‌ها را در داخل دودکش بزنند. اولین بار که بالا می‌رود و آن فضا را می‌بیند، می‌گوید حتی رادیوی جیبی قرمز عراقی‌ها را که در دستشان بود و دود سیگارشان را می‌دیدم. آفتدر هيجان‌زده بودیم که همه اینها به دستانم افتاده که نمی‌دانستیم چطور عملیات کنیم.

❧ یعنی شخصیت سیاوش برگرفته از واقعیت است؟

کلاما برای ساخت این فیلم، غلام زرقلی در طول مشوره‌ام که با هم ارتباط داشتیم حاضر نشد با من گفت‌وگو کند. گفت نمی‌خواهم به آن دوره فکر کنم. بعد که با دوستان دیگر شروع به صحبت کردم پازل‌هایی به وجود آمد ولی پازل حس‌اش به وجود نمی‌آمد. به طوری که من و محمدرضا گوهری ناامید شدیم و حتی بلیت برگشت هم گرفتیم که شب برگردیم. تقریباً هم از نوشتن این فیلمنامه منصرف شده بودیم. قبل از برگشتن به زرقلی زنگ زدیم و گفتیم غلام تو که با ما حرف نزدی؟ گفت همسرم جراحی انجام داده و اوضاع مناسبی ندارم. گفتیم اجازه می‌دهی فقط برای خداحافظی بیاییم و من روی‌ما تو را ببوسم و بروم؟ گفت خواهش می‌کنم. یکبار ه گفتیم غلام‌جای حالا که می‌رویم این هم بلیت‌هایمان، یک هدیه به ما بده تا ما برویم. پنج دقیقه‌اولین عملیاتی که بالای بویلر گلوله گرفت‌ی را تو رو به جان همان رفیق‌هایت که شهید شدند برای ما تعریف کن. بعد قبول کرد و همین اتفاقی که برای سیاوش افتاده و تلفات گرفته را تعریف کرد و گفت من اینها را از بالا تلفات گرفتیم و چون قبلاً چهره‌شان را دیده بودم، شب که آمدم در مقر، موقع نماز خواندن صورتشان در ذهنم بود. برایشان نماز وحشت خواندم و طلب مغفرت کردم.

ادامه در صفحه ۱۱

سینمای ایران



میزانشن

بگذارید سینمای دفاع مقدس هوایی بخورد
«محمدعلی باشه‌آهنگر» در پنجمین فیلم سینمایی خود به ژانر غالب کارنامه‌اش وفادار مانده است. «ملکه» فیلمی است که با تکیه بر نوع نگاه به جنگ ایران و عراق و آدم‌های درگیر می‌تواند حکم همان هوای تازه‌ای را داشته باشد که گونه سینمای دفاع مقدس برای احیا نیازمند آن است.

تکرار همکاری این فیلمساز با محمدرضا گوهری؛ فیلمنامه‌نویس مستقل که آثار قابل دفاعی به‌خصوص در حوزه سینمای جنگ خلق کرده از امتیازهای بالقوه فیلم «ملکه» است که توانسته به نتیجه قابل قبولی ختم‌شود.

آهنگر و گوهری در فیلم‌های «نیمه گمشده»، «فرزند خاک» و «بیداری رویاها» نیز تلاش کردند زاویه نگاه خاص خود را در عین وادامری به واقعیت‌های جنگ داشته باشند که برجسته شدن هر یک از این آثار در زمان خود گویای این ویژگی‌اش است.

«ملکه» حاصل تالافی نگاه این نویسنده و کارگردان به جنگ ایران و عراق از ورای گذر بیش از دو دهه است. به گفته بهتر، فیلم حاصل رسوب نگاه آنها به مقطعی است که به‌خوبی می‌شناسند و درک درستی از آن در گذر زمان و رسیدن به زمان حال دارند.

این نگاه ویژگی اصلی فیلم «ملکه» است؛ نگاهی که جنگ را حتی از نوع تحمیلی‌اش ستایش نمی‌کند بلکه ستایش از آن آدم‌هایی است که سعی کردند در این موقعیت اجتناب‌ناپذیر مرگ و زندگی، عرق میهن و وطن‌پرستی را با ندای انسانی درون خود پیوند دهند و با برآیندی از این دو حسن تبدیل به انسان‌هایی ستودنی شوند.

سیاوش؛ قهرمان فیلم «ملکه» و دیده‌بان جدیدی که به پالایشگاه مرزی آمده یکی از این آدم‌هاست که در عین جسارت و انگیزه‌ای که برای حضور مفید در این نقطه حساس مرزی دارد، به شکلی درونی با وجدان و فطرت انسانی خود درگیر است.

مردی که در میان هیاهوهای خط مرزی و انفجار و گلوله هنوز ندای درونش را می‌شنود و لازمه تبدیل شدن او به قهرمان یک فیلم دراماتیک، بروز و نمود این کشمکش درونی در رویدادهای فیلم است.



در ک همین نیاز، نویسنده را وادار به طراحی راهکاری برای بیرونی کردن کشمکش‌ها کرده که از تباطق فراواقعی (سوررئال) سیاوش را روح دیده‌بان قدیمی دیدگاه که شهید شده، حاصل درک این نیاز است.

به این ترتیب سیاوش که مستعد زیر سوال بردن خود در موقعیتی است که قادر به تصمیم‌گیری برای مرگ و زندگی سربازان عراقی است، به واسطه برقراری دیالوگ با روح دیده‌بان این امکان را پیدا می‌کند که پرسش‌های حیاتی و تعیین‌کننده‌اش را ظاهراً با فردی جز خودش در میان بگذارد و جواب بگیرد که تمهیدی هوشمندانه برای تبدیل مونولوگ به دیالوگ است. به‌علاوه روح بودن فرد مقابل به این گفت‌وگو کیفیت خاصی داده و باعث می‌شود فیلم حال و هوایی متفاوت پیدا کند که کارکرد درونی‌تر این تمهید است.

چراکه این ارتباط معنوی بین دیده‌بان جدید و روح دیده‌بان شهیدی که جسدش در دیدگاه افتاده، بیش از هر چیز برآمده از همان ویژگی است که جنگ ایران را به واسطه حاکمیت فضا و حس و حال‌های خاص معنوی منحصربه‌فرد و مخصوص به زمان و مکان خاص خودش کرد.

در شکل‌گیری همین دیالوگ‌هاست که به‌تدریج نگاه عام به جنگ رنگ و باخته و آنچه اهمیت پیدا می‌کند انسان و ارزش‌گذاری به او می‌شود. این مسیری است که سیاوش در طول ارتباط برقرار کردن با روح دیده‌بان طی می‌کند تا با تأثیر گرفتن از اتفاق‌هایی که در نمای نزدیک جبهه خودی و نمای دور جبهه دشمن می‌افتد، به دیدگاهی برسد که تم اصلی فیلم است؛ تمی که حرف فیلم را با وجود پرداختن درآورده است. گردوغبار جنگ بر همه کاس نشسته‌بود و این موجب پدیدآمدن حس خاصی در تماشاگر و درآوردن جنگ به ذهن مخاطب شد تا با ماهیت واقعی جنگ آشنا شود. پلان‌هایی هم که در اینجا دوربین دیده‌بانی گرفته شده‌اند، به تقویت حس مستندنامی فیلم کمک زیادی کرده است. مساله‌ای که بنا به موضوع فیلم، ضروری و اساسی بود و بسبب‌خوب در فیلم نشسته و به قولی فراستی درآمده است! البته نقطه‌عطف همه این موارد بیشتر به حضور فیلمبرداری وادهر و خلای چون «علیرضا زین‌دست» برمی‌گردد که با واقعا حضورش در سینمای ایران غنیمتی است که باید قدر آن را دانست.



پیشداوری و جهت‌دار شدن این نگاه شود.

«ملکه» با طرح دیدگاهی انسانی که لازمه آن پرداخت واقع‌گرا و برجسته شدن رئالیسم موجود در موقعیت ملت‌ب انتخاب‌شده از این جنگ است، همین نوع نگاه است که این فیلم، موقعیت منحصربه‌فرد و قصه واقعه‌گرا – فراواقع‌گرایی را قابل تأمل و تعمق می‌کند. سینمای دفاع مقدس مادر شرایط خوت و رکودی در خارج‌شده و تولیدات آن از وجه کمی و کیفی قابل استناد و فضاغیت، نیاز به نگاه‌های جدید از زوایای متفاوت به این مقطع تأثیرگذار از سرزمین‌مان رادار؛ مقطعی که اگر منحصربه‌فرد بودن حساسه‌های آن و آدم‌هایی که این حساسه‌ها را آفرینند باور داشته باشیم، تالافی نگاه‌ها و آرای مختلف را فرصتی مناسب برای نمود زوایای ناپیدا و نادیدنی آن شمرده و این موقعیت را به قتل نیک می‌گیریم.

امروز زمانی است که با فاصله گرفتن بیش از دو دهه از دفاع مقدس و رسوب تبعات و پیامدهای این مقطع در جامعه و آدم‌هایی که بسیاری از آنها این مقطع را زندگی نکرده‌اند، چپ‌سا آخرین فرصت برای احیا و ماندگار کردن این مقطع افتخارآفرین کشورمان برای نسل‌های آینده باشد. سینما هنری است که نقشی غیرقابل انکار در ماندگار کردن تاریخ دارد! اگر نسبت درستی با روح زمان و واقعیت‌ها پیدا کند.